

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هشام سلام*
برگردان: شروین احمدی
۱۹ فبروری ۲۰۲۴

مصر. معمای شکست های چپ؛ آموزه ای برای تحول چپ به نماد تغییر برای جامعه



اگر جامعه مصر همواره مساعد ظهور یک قدرت چپ به نظر می‌رسید، این جریان سیاسی دهه ها در نبرد علیه اسلام‌گرایان و صاحبان قدرت شکست خورده است. علت آن نبود "استقلال" نسبت به رژیم‌های جمال عبدالناصر و انور السادات، و نیز تمایل به برجسته کردن بحث‌های "هویت"ی به ضرر مشکلات اجتماعی-اقتصادی است. جامعه مصر چپ است. با این حال، تغییرات [سیاسی] هرگز تا تحمیل انقلابی رادیکال در قدرت پیش نرفته است. این بدان معناست که هنوز سازمانی وجود ندارد که با نمایندگی مردم حاضر در "خیابان"، بتواند با تغییر خود، نماد تغییر برای جامعه نیز باشد. در بیشتر نقاط جهان، "خیابان" لزوماً چپ است، زیرا نماد سیاسی توده های کارگر، کشاورزان و لایه های مرفقی خرده بورژوازی است. با این حال، در کشورهای دیگر، خیابان نمایندگان و سازمان های خاص خود را دارد و آنها هستند که به صورت مسالمت آمیز یا در رویارویی مستقیم با قدرت موجود درگیر می شوند. در مورد مصر، "خیابان" نه تنها چپ است، بلکه نماد "چپ" نیز هست.

این سخنان نویسنده برجسته مارکسیست قالی شگری است (۱)، که در اواخر دهه ۱۹۷۰، در مورد تحولات چپ در جامعه مصر در چارچوب تغییرات سیاسی عمده ای که از دهه ۱۹۲۰ رخ داده است، مطالعه کرد. شگری این سخنان را ۴۵ سال پیش نوشت. با این حال، مشاهدات او به ما اجازه می‌دهد تا تضادهای اساسی چپ را که در دوره انقلاب ۲۵ جنوری (۲۰۱۳-۲۰۱۱) نمایان شد، درک کنیم. ایده های این جریان سیاسی در مورد عدالت اجتماعی و اقتصادی به شدت در حوزه "سیاست" اعتراضی طنین انداز است. با این حال، ظرفیت نفوذ و حضور آن در زندگی سیاسی رسمی - انتخابات، قانونگذاری، سیاست احزاب و غیره - در بهترین حالت، ضعیف است. این تناقض پس از سقوط رئیس جمهور حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ به دنبال قیام ملی، با یک "خیابان چپ" فراگیر، اما عاری از سازمان های نمایندگی آن، مجددا ظاهر و تأیید شد.

امیدهای تظاهرکنندگان

قیام ۲۰۱۱، که شعار اصلی آن "نان، آزادی و عدالت اجتماعی" بود، امید به رونق سیاسی جدیدی را برای چپ وعده می داد که نماینده این مطالبات مردمی برای حقوق اجتماعی و اقتصادی بود. این امیدی بی پایه نبود زیرا این مطالبات مردمی نیروی محرکه سیاسی قبل و در جریان قیام ۲۵ جنوری بود. به لطف چندین دهه دنباله روی از سیاست های "اجماع واشنگتن" (۲)، سال های پایانی حکومت حسنی مبارک با نارضایتی گسترده ای همراه بود که خود را با افزایش جنبش ها و اعتصابات اعتراضی نشان می داد. در فیروزی ۲۰۱۱، جنبش کارگران بدون شک برای به هم زدن تعادل به نفع تظاهرکنندگان در میدان تحریر که خواستار کناره گیری مبارک از قدرت بودند، نقش داشت. به عبارت دیگر فضای سیاسی وعده حضور چپ را می داد. یا لاقلاً اینطور به نظر می رسید.

در کمتر از یک سال، واقعیت دیگری آشکار شد. اخوان المسلمین در انتخابات ریاست جمهوری و قانونگذاری پیروز شد و بحث سیاسی میان نخبگان را به سمت مسأله هویت مذهبی دولت سوق داد. در این میان، نیروهای سیاسی چپ، اعم از تازه وارد و کهنه کار، نتایج ضعیفی را در هر انتخابات ملی به دست آوردند. صداها و برنامه های آنها اغلب در ائتلاف های مختلف سکولاری- با جهت گیری های اقتصادی متفاوت و حتی متناقض- خفه می شد که هدف اصلی آن مقابله با جریان های اسلامگرا بود. به عبارت دیگر، فضای سیاسی ملی حول دوقطب اسلامگرا در مقابل "سکولار" سازمان یافت، حتی اگر "خیابان"، به قول شگری، چپگرا باقی مانده بود.

"هویت بیشتر، دید طبقاتی کمتر"

تناقض چپ مصری به هیچ وجه موردی یگانه نیست. به حاشیه راندن تدریجی تضادهای طبقاتی به نفع تضادهای هویتی در سیاست ملی، بخشی از یک روند جهانی است، که من آن را در کتابم "سیاست بی طبقه" تحت عنوان "هویت بیشتر، دید طبقاتی کمتر" ("more identity, less class") شرح داده ام (۳). علی رغم افزایش نابرابری اجتماعی و اقتصادی و گسترش ارتباطات بین طبقاتی در رسانه های عمومی و تولیدات هنری، در بسیاری از نقاط جهان ائتلاف های چپ و بازتوزیع کننده ثروت، نفوذ خود را در میان طبقات مردمی از دست داده و زمین را به پوپولیسم جناح راست و جنبش های قومگرایانه واگذار کرده اند.

محققان با تکیه بر تجربه دموکراسی های کشورهای صنعتی پیشرفته، این پدیده را به یک سلسله عوامل نسبت می دهند، به ویژه موفقیت جنبش های پوپولیستی دست راستی در جلب حمایت طبقاتی که به طور سنتی متحد احزاب چپ هستند، و

نقش مهاجرت، تنوع فرهنگی و ادغام محلی در دامن زدن به واکنش های قوم گرایانه. همچنین می توان به اینها شکست "چپ پسا ماتریالیست" در تصور بدیل های واقع بینانه برای وضعیت نئولیبرالی موجود را اضافه کرد.

از سوی دیگر، ویژگی حرکت مصر به سوی "هویت بیشتر، دید طبقاتی کمتر" این است که محصول تحولات اخیر یا معاصر نیست. بلکه از چندین دهه پیش آغاز شده. البته، ما می توانیم در بحثی بی پایان به گام های اشتباه نیروهای چپ در مصر پس از سال ۲۰۱۱ اشاره کنیم: فقدان سازماندهی در دوره های انتخاباتی، ناتوانی در طراحی برنامه های جذاب، ناتوانی در فرار از حباب قاهره، بسیج ضعیف برای مقابله با گفتار ضد کارگری نخبگان سیاسی پس از برکناری مبارک، حمایت از کودتای ۳ جولای ۲۰۱۳ توسط عبدالفتاح السیسی و بسیاری موارد دیگر.

ورای ارتباط با بحث شکست چپ، این دلایل پیشینه تاریخی را در نظر نمی گیرد. فرض بر این است که دلیل ضعف چپ را می توان به مجموعه ای از اقدامات کاهش داد که در سال های ۲۰۱۳-۲۰۱۱ اتفاق افتاده، گویی تاریخ از ۲۵ جنوری ۲۰۱۱ آغاز شده است. بدین ترتیب آنچه در حاشیه قرار می گیرد، درک این موضوع است که چگونه میدان سیاسی مصر به نفع اسلام گرایان و علیه چپ چرخید. کند و کاو در این سؤال ما را مجبور می کند بپرسیم: چرا یک سازمان سیاسی بزرگ چپ در دهه های قبل از ۲۰۱۱ هرگز در مصر ظهور نکرد؟ و چرا یک سازمان قوی اسلام گرا توانست از آشفتگی دوران مبارک جان سالم به در ببرد و در سال ۲۰۱۱ خود را در موقعیتی مساعد از نظر سیاسی بیابد؟

میراث ناصر و سادات

برای پاسخ به این پرسش ها، باید در زمینه ها و پیامدهای دو مداخله تاریخی که احتمالاً موازنه قدرت درازمدت بین نیروهای اسلام گرا و چپ گرا را شکل داد، بپردازیم.

اولی سیاست انور السادات در قبال جنبش اسلامی در دهه ۱۹۷۰ و دوم سیاست جمال عبدالناصر در قبال جنبش کمونیستی در دهه قبل از آنست. ترکیب این دو مداخله، همانطور که من در سیاست بدون طبقه توضیح می دهم، تأثیری ماندگار بر ساختار معاصر میدان سیاسی مصر داشته است. در واقع، این سیاست ها جریان های اسلام گرا و چپ گرا را در "مسیرهای متفاوت توسعه سازمانی" قرار داده است، که تکامل ساختارهای آنها را شکل می دهد، به ویژه در ارتباط با استقلال آنها نسبت به دولت. درک منشاء و تأثیرات این دو مسیر متفاوت به ما امکان می دهد تا به ریشه فلاکت چپ پس از سال ۲۰۱۱ پی ببریم.

از آنجائی که رئیس جمهور سادات با مخالفت شدید جناح چپ با تلاش هایش برای آزادسازی اقتصادی و تغییر جهت مصر به سمت ایالات متحده مواجه شد، به آنچه من آن را "سیاست جذب اسلام گرایان" * می نامم، متوسل شد. مفهوم تحلیلی که باز شدن فضای سیاسی به روی جریان های اسلام گرا با هدف حذف و مهار مخالفان چپ رژیم را توضیح می دهد. ذینفع اصلی این فضای نسبتاً باز شده، جنبش دانشجویی نوپای اسلام گرا و اخوان المسلمین بود.

رهبران اخوان که بتازگی از زندان آزاد شده بودند، پس از تحمل چندین دهه سرکوب در دوران ناصر، در تلاش بودند تا سازمان خود را احیاء کنند. به لطف نگرش همراه با اغماض سادات، رهبران سالخورده توانستند حمایت بسیاری از جنبش های دانشجویی اسلام گرا را به دست آورند. همانطور که عبدالله العریان مؤرخ در کتاب "پاسخ به دعوت" (Answering the Call) توضیح می دهد (۴)، این نسل فعالان دانشجویی بودند که بازگشت اخوان المسلمین به صحنه سیاسی را امکان پذیر کردند، به ویژه در زمانی که بقای آن به عنوان یک سازمان سیاسی زیر سؤال بود.

یک امر با اهمیت دیگر آنست که اخوان المسلمین موفق شد مسیری برای بازسازی خود بدون به خطر انداختن استقلالش نسبت به دولت را پیش برد. سادات تلاش کرد تا اخوان المسلمین و جنبش اسلامی دانشجویی را تحت کنترل حزب و دستگاه امنیتی خود نگه دارد. اما او شکست خورد. این شکست به اخوان المسلمین اجازه داد تا در دهه‌های بعد، خلاف سایر گروه‌های سیاسی مخالف که عمدتاً به دولت وابسته بودند، از جمله گروه‌های چپ، به طور مستقل توسعه پیدا کنند. این استقلال که حتی پس از مرگ سادات نیز ادامه یافت، تا حدی به دلیل پویایی درون اخوان المسلمین، اما همچنین به دلیل محاسبات ستراتیژیک رژیم مبارک بود.

دوستگی های قدیمی

چپ تحول سازمانی بسیار متفاوتی را تجربه کرد. وابسته گشتن به دولت، آن را آماده آلت دست شدن و مداخله رژیم کرد، و در نتیجه آسیب پذیر نمود. یک بار دیگر، دوره دهه ۱۹۷۰ تعیین کننده بود. درست مانند یک جریان اسلامگرای قوی در فضای دانشگاهی که دلیل موفقیت اخوان المسلمین در بازسازی سازمانی خود بود، یک جریان چپ نوید دهنده و پویا نیز در همین فضاء وجود داشت. اما خلاف جریان های اسلام گرا، انرژی این جنبش چپ هرگز در یک سازمان سیاسی متحد و پایدار متمرکز نشد.

در غیاب یک نیروی سیاسی چپ معتبر و سازمان یافته که قادر به متحد کردن اپوزیسیون چندپاره‌ای باشد که برنامه‌های اقتصادی و سیاست خارجی سادات را زیر سؤال می برد، این فکر که جریان‌های چپ بتواند تجربه هم‌تایان اسلام‌گرای خود را سادات با تکرار کند، غیرقابل تصور بود. سازمان‌های کمونیستی که قبل از دهه ۱۹۷۰ وجود داشت، تحت فشار ناصر منحل شد و بسیاری از رهبران و فعالان آن‌ها متعاقباً به سازمان پیش‌تاز، بازوی سیاسی اتحادیه سوسیالیست عرب، حزب واحد در قدرت، پیوستند. ناصر، رئیس جمهور پان عرب، بر روی اختلافات مزمن بین رهبران کمونیست، سرمایه گذاری کرد. صرف نظر از این، تسلیم شدن کمونیست ها در مقابل ناصر در سال ۱۹۶۵ (تاریخ انحلال حزب کمونیست) سرنوشت سیاسی چپ را برای دهه ها رقم زد. آنچنان که در آغاز عصر انفتاح (۵)، چپ در آشفتگی کامل و فاقد رهبری برای متحد کردن مخالفان پراکنده - هر چند پر سر و صدا - دولت دست راستی راست سادات بود.

یقیناً گروه های مخفی کمونیستی که در صحنه اعتراضات سیاسی ظهور کردند، توانستند مبارزه ای شجاعانه به راه بیندازند و علی رغم فضای نامطلوب سیاسی گاه در جنبش های دانشجویی و صنفی ریشه بدوانند. ناگفته نماند که اتحادیه های کارگری در یک دوره در چارچوب "نئوکورپراتیسم" حفظ شدند که از دهه ۱۹۵۰ توسط دولت کنترل می شد. با این وجود، این گروه های مخفی تا حد زیادی توسط یک دستگاه امنیتی شناسایی و سرکوب شدند که در سال های دهه ۱۹۷۰ تمام فعالیت خود را روی فعالان چپ متمرکز کرده بود. این گروه ها از اغمازی که به اسلام‌گرایان اعطاء شده بود، برخوردار نبودند.

به همین ترتیب، چپ قانونی یا بخش‌هایی از چپ که مجاز به شرکت در زندگی سیاسی رسمی بودند، مانند حزب به اصطلاح "مجمع" (التجمع) (۶)، تحت رژیم سادات سرکوب شدند. با این حال، تراژیدی ناتوانی "مجمع" در ایجاد "اتحاد چپ" تا حد زیادی ناشی از چارچوب سرکوب حقوقی و سیاسی بود که در دوران مبارک نیز ادامه داشت. این چارچوب استقلال حزب را به خطر انداخت و آن را وابسته به دولت کرد و آن را در معرض مداخلات رژیم قرار داد که پیوندهای قوی حزب با کارگران را تضعیف نمود. بنابراین، مسیر حزب (در نزدیکی با ناصریسم) که در ابتداء امیدوارکننده بود، در نهایت هیچ دستاوردی نداشت.

اتحاد با مبارک

فرا تر از مسأله سرکوب رژیم، "مجمع" پس از آن در دهه ۱۹۸۰ در واکنش به ظهور سیاسی جریان‌های اسلام‌گرا که اعضایش آن را تهدید می‌دانستند، دستخوش دگرگونی‌های داخلی شد. این نگرانی‌ها رهبری آن را تحت فشار قرار داد تا تحت پرچم مقاومت در برابر "تهدید اسلامی" با رژیم مبارک متحد شود. "مجمع" که بیش از حد درگیر رویارویی با اسلام‌گرایان بر سر هویت دولت بود، اغلب در کنار نهاد فرهنگی مبارک قرار گرفت و بسیاری از توانائی خود را برای ایجاد یک جریان معتبر مخالف رژیم از دست داد و نتوانست سخنگوی یک بدیل جدی در مقابل سیاست‌های آزادسازی اقتصادی شود که توسط دولت دنبال می‌شد. به عبارت دیگر، چپ پذیرفت که بحث را، همانطور که اسلام‌گرایان می‌خواستند، حول محور هویت مذهبی دولت و جنگ‌های فرهنگی، به دور از مسائل مربوط به توزیع مجدد ثروت و اولویت‌های اقتصادی، متمرکز کند.

بنابراین، تاریخ چپ مصر، تاریخ مسیری است که مانع از ظهور، توسعه و بقای سازمان‌های چپ مستقل بر اساس الگوی به کار گرفته شده توسط اخوان المسلمین شد. البته سیاست‌های ناصر و سادات در جلوگیری از چنین تحولی نقش داشت. ناصر، احزاب مستقل کمونیستی را تحت فشار قرار داد تا با شرکت دادن بخش بزرگی از کادرهای خود در دستگاه دولتی، عملاً خود را منحل کند. این گونه بود که او توانست از کمونیست‌ها چیزی را بگیرد که سادات هرگز نمی‌توانست با اخوان المسلمین به آن دست یابد: دست کشیدن از استقلال. بنابراین، در آستانهٔ افتتاح، چپ توانائی بازتولید جبههٔ همبستگی با احیای حضور سیاسی و تشکیلاتی خود را پیدا نکرد.

و اگرائی مسیرهائی که جریان‌های اسلام‌گرا و چپ در پیش گرفتند، اثری ماندگار بر پیکربندی سیاست در دهه‌های بعد، به ویژه در آستانهٔ سقوط مبارک در سال ۲۰۱۱ بر جای گذاشت. نمی‌توان از ناتوانی چپ در رقابت با اسلام‌گرا ها، بدون در نظر گرفتن بافت تاریخی صحبت کرد. این به معنای پُر بها دادن به جبر ساختاری یا غفلت از خطاها و خطاهای چپ در دوران انقلاب نیست. اما چارچوب سیاسی به ارث رسیده از دوران استبدادی قبلی تأثیری بسیار سنگین داشت.

با توجه به زمینهٔ تاریخی است که می‌توان معمای چپ مصری را دریابیم که بین دو واقعیت در تنش و نوسان بود. اولی، طبق توصیف قالی شکر، چپی خیابانی است که تنها از طریق کنش سیاسی اعتراضی می‌تواند نمایندگی بیابد. دیگری حوزهٔ سیاسی نهادینه است که چپ می‌بایست در لحظات فضای باز سیاسی، در آن نه توسط خیابان، بلکه در میدان سیاسی نامتقارنی که خودکامگان سابق ساخته بودند، نمایندگی می‌یافت.

*این سیاست همچنین دارای بُعدی ژئوپلیتیکی بود. پس از روی کار آمدن دولتی نزدیک به اتحاد شوروی در افغانستان، اسلام‌گرایان به دوستان نزدیک غرب تبدیل شدند. دولت سادات رفتن مبارزان اخوان المسلمین را پس از آزادی از زندان به پاکستان در مرز افغانستان تسهیل نمود. بدین ترتیب پاکستان به مرکز اسلام‌گرائی تبدیل گردید که سپس جهانی شد. به عکس آنچه در غرب تبلیغ می‌شود، اسلام‌گرائی با انقلاب ایران آغاز نشد و از پیش، در مرکز سیاست غرب قرار داشت. حتی سزارین انقلاب ایران را نیز می‌توان در همین چارچوب توضیح داد.

۱- Athawra Al mudadda fi Masr, Autorité générale égyptienne du livre, 1978 ; ce livre a été traduit en français en 1978 par les éditions Sycomore sous le titre Égypte. La contre-révolution.

۲- اجماع واشنگتن یک توافق ضمنی است که هدف آن مشروط کردن کمک های مالی به کشورهای در حال توسعه برای "حکمرانی خوب"ی است که توسط صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی تعریف شده است. به کتاب آنجلا جویا مراجعه کنید : Angela Joya, The Roots of Revolt. A Political Economy of Egypt from Nasser to Mubarak, Cambridge University Press, mars 2020.

۳- Classless Politics. Islamist Movements, the Left, and Authoritarian Legacies in Egypt, Columbia University press, 2022.

۴- Answering the Call. Popular Islamic Activism in Sadat's Egypt, Oxford University Press, 2014.

۵- به معنای "باز کردن"، این واژه به سیاست رئیس جمهور سادات اشاره دارد که جهت گیری سوسیالیستی سلف خود ناصر را زیر سؤال برد و اقتصاد را آزاد و بخش دولتی را خصوصی سازی کرد.

۶- التجمع یا "مجمع" که نام کامل آن حزب مجمع اتحادیه‌گرای مترقی ملی است، یکی از احزاب اصلی چپ مصر می باشد که در سال ۱۹۷۶ پس از انحلال اتحادیه عرب سوسیالیست تأسیس شد. بنیانگذار و رهبر تاریخی آن خالد محی الدین کمونیست، یکی از افسران آزاد "سرخ" انقلاب ۲۳ جولای ۱۹۵۲ بود.

* هشام سلام عضو ارشد مرکز دموکراسی، توسعه و حاکمیت قانون در دانشگاه استنفورد و نویسنده کتاب Islamist Movements, the Left, and Authoritarian Legacies in Egypt (Columbia University Press, 2022

منبع: لوموند دیپلماتیک